



## ● مصاحبه با

آیت الله العظمی حائری

در گفت و گوی صریح با

استاد فرزانه سید مصطفی محقق داماد

● **حوزه:** به نظر حضرتعالی، ایران در آستانه ورود حضرت آیت الله حائری به قم، در چه وضعی از نظر فکری و سیاسی بود و چه جریان‌ها و افکاری، ایران و ایرانی را تحت تأثیر خود قرار میداد و نقش تأسیس حوزه را در جریانهای فکری و سیاسی آن روز ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● **استاد:** با ارزیابی و شناخت دقیق جریانهای حاکم بر کشور، در آن زمان، بهتر و روشن‌تر میتوانیم پدیده بزرگ تأسیس حوزه علمیه قم را تفسیر و تحلیل کنیم. این پرسش وجود دارد که با وجود حوزه نجف، سامرا، کربلا، مشهد، حوزه علمیه قم، چه موجبی داشت که بنیان گذارده شد. به نظر من، باید برای رسیدن به پاسخ این پرسش، چند جریان را به گونه دقیق بررسی کنیم و آنها را در کنار هم قرار بدهیم، تا به نتیجه برسیم.

روی تاریخ آن دقت کنید. شیخ عبدالکریم،

سه سال پیش از به دار آویخته شدن شهید شیخ فضل‌الله نوری، از عتبات به ایران هجرت میکند و در اراک رحل اقامت میافکند<sup>۲</sup>، پس از مدتی، دوباره برمیگردد. باز پس از دو سال، یا دو سال و نیم که از به دار آویخته شدن شیخ شهید، می‌گذرد به ایران می‌آید.<sup>۳</sup> ایشان در زمان شهادت شیخ شهید، در کربلا بوده و پس از دو سال و نیم که از این واقعه میگذرد

به ایران می‌آید.

در این بحران، یعنی درگیری شدید مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان، ایشان عتبات را ترک می‌گوید.

با این حال، باید توجه داشت این گونه نبود که علما، فضلا و طلاب به دو دسته تقسیم شده باشند، دستهای مشروطه‌خواه و دستهای مشروعه‌خواه و یا مخالف مشروطه، بلکه دسته سومی هم بود که نه وارد دسته مشروطه‌خواهان شد و نه وارد دسته مشروعه‌خواهان. اسناد نشان میدهد که گروهی از فضلا محیط عتبات را ترک گفتند، بدین خاطر که وارد هیچ یک از دو جریان نشوند.

از باب نمونه، این جانب با یک واسطه از قول آیت‌الله بروجردی نقل می‌کنم حضرت ایشان به مناسبتی گفته بود:

## ● جریان چپ

این جریان با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، ۱۲۹۶ هـ.ش در ایران شکل گرفت. یعنی چهار سال پیش از بنیانگذاری حوزه علمیه قم. و این خیلی مهم است. انقلاب کمونیستی، بخش مهمی از جهان را تحت تأثیر خود قرار داد. در تمام کشورهای اسلامی، با آن همه سابقه، جو مارکسیستی حاکم شد و در پاره‌ای از کشورهای

در ایران، تقی‌ارانی با اثرپذیری از این جریان، جریان چپ را بنیان می‌گذارد. در حقیقت، آغاز هجوم اندیشه‌های او به مبانی و اساس و بنیاد دین، چهار سال پیش از بنیانگذاری حوزه علمیه قم است.<sup>۱</sup> آن چه بعدها، یعنی در زمان جوانی ما و در دوران علامه طباطبایی از اندیشه‌های ارانی بازتاب می‌یابد، بخشی از آن هجوم و در اصطلاح پاتک است.

اسلامی، حکومت به دست چپگرایان افتاد و ایدئولوژی چپ بر ارکان حکومت مستولی گردید.

در ایران، تقی‌ارانی با اثرپذیری از این جریان، جریان چپ را بنیان می‌گذارد. در حقیقت، آغاز هجوم اندیشه‌های او به مبانی و اساس و بنیاد دین، چهار سال پیش از بنیانگذاری حوزه علمیه قم است.<sup>۱</sup> آن چه بعدها، یعنی در زمان جوانی ما و در دوران علامه طباطبایی از اندیشه‌های ارانی بازتاب می‌یابد، بخشی از آن هجوم و در اصطلاح پاتک است.

## ● حوادث پسا مشروطه

جریان دیگری که در آن دوره سخت فضای فکری و سیاسی کشور را تحت تأثیر قرار داده بود، درگیری شدید بین مشروطه و استبداد بود. به تاریخ این رویداد تاریخی بنگرید و

«من بدین خاطر نجف را ترک گفتم و به بروجرد آمدم که دوتن از اساتید بزرگ من، یکی این طرف بود و یکی آن طرف بود. من که نمیخواستم و معتقد نبودم که وارد یکی از دو جریان بشوم، عتبات را ترک کردم و آمدم بروجرد.»

در این دوره، حاج شیخ عبدالکریم هم، نجف را به قصد کربلا ترک میگوید. میدانید که ایشان در ابتداء برای تحصیل به کربلا میروند و برفاضل اردکانی،

که انسانی والا و آزاده و فقیه عارفی بوده، وارد میشود و از محضر ایشان بهره میبرد، تا این که پس از مدتی به سفارش ایشان به حوزه میرزای شیرازی بزرگ در سامرا، وارد می شود و پس از فوت میرزا، به همراه شاگرد برجسته و نامور میرزا، آقاسید محمد فشارکی، که از محضر ایشان بهره میبرده، سامرا را به قصد نجف، ترک میگوید. پس از مدتی که در نجف میماند و به کارهای علمی میپردازد، به خاطر بحرانی که در نجف پدید میآید با دودستگیها و درگیریهای راجع به مشروطه، از نجف، به کربلا هجرت میکند و از اصحاب برجسته و خاص میرزای شیرازی (میرزای دوم) میشود. در کربلا، میرزا محمدتقی شیرازی احتیاطهای خود را به ایشان ارجاع می دهد.

و در همین هنگام است که حاج شیخ رساله مینویسد یا بر عروة الوثقی سید محمد کاظم

خوب، این را شما بیافزایید به جریان های سیاسی که یک طرف آن جریان مشروطه خواهی، روشنفکرمانی و تجددخواهی قرار داشت. جریانی که گردانندگان اصلی آن، به دین و آیینی عقیده نداشتند، غریزدگان و هواداران پرو پا قرص دموکراسی غرب بودند، تلاش می ورزیدند دموکراسی غربی بی هیچ رنگ و نشانی از مذهب در ایران پیاده شود.

یزدی، حاشیه میزند. تردید از من است. چون از آقای واعظ-زاده خراسانی شنیدم که از قول پدرش میگفت:

«من مقلد حاج شیخ عبدالکریم بودم و در کربلا، ایشان حاشیه بر عروه الوثقی نوشت و در همان جا به چاپ رسید.»

اگر در کربلا حاشیه بر عروه زده و در آن جا به چاپ نرسیده باشد<sup>۴</sup>، ولی گویا این جای تردید نیست که ایشان جزو

نخستین کسانی است که در مباحث خارج فقه به عروه الوثقی توجه داشته و دیدگاه های خود را در برابر دیدگاههای صاحب عروه، مطرح کرده است. و این در زمان حیات سید بوده است.

آن چه مهم است، حاج شیخ در کربلا مقلد داشته و مورد توجه خاص میرزا محمدتقی شیرازی بوده، تا آن جا که احتیاطهای خود را به ایشان ارجاع میداده است.

ایشان پس از مدتی که در کربلا می ماند و حوزه درس تشکیل میدهد و فضلا از محضرش بهره میبرند (برای نمونه یکی از معاریف شاگردان ایشان در کربلا مرحوم آیت الله حاج سید صدرالدین صدر پدر امام موسی صدر بوده است)، به ایران سفر میکند و در اراک ساکن میشود و در این شهر حوزه تشکیل میدهد. در این مدت گویا از پارهای

روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و ماه‌نامه‌هایی که در فضای مشروطه و پس از پیروزی مشروطه، به باورهای دینی، دین و وحی حمله می‌کردند، موضع گرفته و از دین و سنت دفاع می‌کردند، سنت‌گرا نام گرفته بودند و ضد تجدد و هرگونه مدرنیست معرفی می‌شدند. در این جبهه، تنها ضد دین و مخالف وحی کوبیده نمی‌شد، هر گونه مدرنیسم و تجددگرایی کوبیده می‌شد. این، آثار شومی داشت که بر اهل نظر و فکر پوشیده نیست.

در هر دو طرف این جریان علمای بزرگ قرار داشتند. هم در صف طرفداری مشروطه و هم در صف مخالف با مشروطه. و از همه شگفت‌انگیزتر این که متن رأی و کیفرخواست به دست یک روحانی نوشته شده بود. نماینده دوره اول مجلس مشروطه از زنجان، به نام شیخ ابراهیم زنجانی. روشن است که وقتی مردم این اختلاف و درگیری و برداشتن شیخ فضل‌الله را دیدند، قدر متیقن از روحانیت بری شدند و این زمینه را برای نقشه‌های بعدی دشمن علیه روحانیت، بیش از پیش آماده کرد. دشمن از فضای به وجود آمده، علیه عالمان و روحانیت بهره برد، در روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها و شبنامه‌ها علیه عالمان دین به سم-پاشی پرداخت و این حرکت در زمان رضاخان به اوج خود رسید. حال توجه کنید که در

رفتارها خوشش نمی‌آید و آن را با آزادی خود و استقلال حوزه ناسازگار می‌بیند و اراک را به قصد عتبات ترک می‌گوید. این مطلب از پاسخی که به آقای قاضی اراکی، پدر آقای حاج شیخ محمدتقی ستوده، داده می‌شود فهمید. آقای قاضی به ایشان می‌نویسد:

«به ایران برگردید و حوزه اراک را سر و سامان دهید.»

آقا شیخ عبدالکریم در پاسخ وی می‌نویسد:

«ثروت‌مندان اراک می‌خواستند علما را بگردانند، دور و بر حوزه بودند. من از آن محیط خوشم نیامد. من دوست دارم وقتی به اراک برگردم که بتوانم حوزه مستقل تشکیل بدهم.»

## ● اختلافات شدید میان علمای موافق و مخالف مشروطه

خوب، این را شما بیافزایید به جریان‌های سیاسی که یک طرف آن جریان مشروطه‌خواهی، روشنفکرمآبی و تجددخواهی قرار داشت. جریانی که گردانندگان اصلی آن، به دین و آیینی عقیده نداشتند، غریزدگان و هواداران پر و پا قرص دموکراسی غرب بودند، تلاش می‌ورزیدند دموکراسی غربی بی هیچ رنگ و نشانی از مذهب در ایران پیاده شود؛ و از دیگر سوی مخالفان مشروطه، از آن‌جا که در برابر

حاج شیخ عبدالکریم، با برنامه پیش می‌رود. اول اراک، سپس قم. او به ایران آمده تا حوزه-ای را بنیان گذارد. یعنی برنامه داشته و هدفمند حرکت کرده است. چنین نبوده که پس از آمدن به ایران، این مطلب به ذهنش آمده باشد. این مطلب را می‌شود از نامه‌ای که به آقای قاضی نوشته به خوبی دریافت.

چنین دوره‌ای، حوزه علمیه قم، بنیان گذارده می‌شود.

حاج شیخ عبدالکریم، با برنامه پیش می‌رود. اول اراک، سپس قم. او به ایران آمده تا حوزه‌ای را بنیان گذارد. یعنی برنامه داشته و هدفمند حرکت کرده است. چنین نبوده که پس از آمدن به ایران، این مطلب به ذهنش آمده باشد. این مطلب را می‌شود از نامه‌ای که به آقای قاضی نوشته به خوبی دریافت.

از این نامه برمی‌آید که می‌خواسته حوزه تشکیل بدهد. در مرحله نخست که به اراک می‌آید، می‌بیند، زمینه تشکیل چنین حوزه‌ای وجود ندارد. زیرا گویا خوانین و اربابان می‌خواستند حوزه علمیه-ای که در اراک بنیان گذارده می‌شود، زیر نفوذ آنان باشد و این، چیزی بوده که آقای حاج شیخ، سخت از آن پرهیز داشته و آن را نمی‌پسندیده است. از این روی اراک را ترک

میکند و در پاسخ به آقای قاضی که آمدن ایشان را درخواست می‌کند، می‌گوید در صورتی حاضر به بازگشت به ایران است که بتواند حوزه مستقلی را تشکیل بدهد، بدون وابستگی به کسی.

● **حوزه:** با این که حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری جایگاه

مهمی در حوزه کربلا داشته و میرزا محمدتقی شیرازی هم اصرار می‌ورزیده که ایشان به عتبات برگردد چرا ایشان تصمیم می‌گیرد که به ایران هجرت کند؟

● **استاد:** به نظر من حرکت تاریخی ایشان، هجرت از عتبات به ایران، خوب است به طور دقیق از زاویه هویت ملی بررسی شود. آقای حاج شیخ عبدالکریم، عالمی است، دارای گرایش‌های حفظ هویت ملی، ایران دوست و علاقه‌مند به سرزمین خود. او نگران ایران بود. او نگران این بود که ایران از نظر فرهنگی افول کند و تباه شود و هویت ملی - اسلامی ایران از بین برود - از این روی در پاسخ به نامه میرزا محمدتقی شیرازی، که از ایشان درخواست میکند به عتبات برگردد، مینویسد: (ایران را در خطر تباهی و فساد می‌بینم)؛ یعنی من باید در ایران

بمانم و برای برطرف کردن این خطر، چاره‌های بیندیشم که اندیشید. وی با تأسیس حوزه علمیه قم، ایران را از خطر تباهی و فساد نجات داد.

مسئله ایران و خطرهایی که آن را تهدید می‌کرده آنچنان در نظر ایشان مهم بوده، که در همین نامه، حتی، از استادش میرزا

● حرکت تاریخی ایشان، هجرت از عتبات به ایران، خوب است به طور دقیق از زاویه هویت ملی بررسی شود. آقای حاج شیخ عبدالکریم، عالمی است، دارای گرایش‌های حفظ هویت ملی، ایران دوست و علاقه‌مند به سرزمین خود. او نگران ایران بود. او نگران این بود که ایران از نظر فرهنگی افول کند و تباه شود و هویت ملی - اسلامی ایران از بین برود.

بمانند، آیت الله حائری از تاسیس حوزه علمیه قم چه انتظاری داشت؟

● **استاد:** ایشان از چگونگی و ویژگیهایی که در مدیریت و اداره حوزه از خود نشان می دهد، استنباط من این است، بر این عقیده بوده: کسانی در حوزه تربیت شوند که در دانشهای اسلامی و فقه متخصص، اهل نظر و از نظر اخلاقی، آدمهایی باشند بسیار متخلق و دارای نوعی خلقِ پرجاذبه، که مردم به آنان جذب شوند.

به نظر بنده ایشان تلاش می کرد حوزه را از سیاست زدگی و درگیری های سیاسی دور کند تا بتواند به جای اول خود برگردد. چون او جنبه های منفی هر دو گروه مشروطه خواه و مخالفان مشروطه را از نزدیک دیده و دریافته بود، می خواست حوزه جنبه های منفی هیچ یک از دو گروه را نداشته باشد، تا جاذبه نخستین خود را به دست آورد و بتواند در بحران ها نقش آفرین باشد، هم جلوی خطر چپ را بگیرد و هم خطرهایی را که برای آینده اسلام و ایران، خود ایشان پیش بینی می کرد.

● **حوزه:** حضرت آیت الله حائری، افزون بر تأسیس حوزه و تربیت طلاب به رفاه

ایشان تلاش می کرد حوزه را از سیاست زدگی و درگیری های سیاسی دور کند تا بتواند به جای اول خود برگردد. چون او جنبه های منفی هر دو گروه مشروطه خواه و مخالفان مشروطه را از نزدیک دیده و دریافته بود، می خواست حوزه جنبه های منفی هیچ یک از دو گروه را نداشته باشد، تا جاذبه نخستین خود را به دست آورد و بتواند در بحران ها نقش آفرین باشد، هم جلوی خطر چپ را بگیرد و هم خطرهایی را که برای آینده اسلام و ایران، خود ایشان پیش بینی می کرد.

محمدتقی شیرازی هم می خواهد به ایران بیاید. البته، در این جا مناسب است به یک نکته دقیق و بسیار مهم دیگر نیز، اشاره کنم: بعد از واقعه مشروطه و به دار کشیده شدن حاج شیخ فضل الله نوری، هیچ مرجع تقلید مهمی در ایران آن روز، پیدا نمیکنید و مرجعیت، به طور کامل، در عراق متمرکز می شود.

ایران کانون رویدادهای شگفت شده و هیچ مرجعی از نزدیک و با حضور در عرصه

ایران وجود ندارد تا به وظیفه دینی و میهنی خود، با آگاهی کامل در برابر فتنه ها عمل کند، این نقیصه بزرگی بوده و علم دین در ایران آن روز، پرچمداری عالم و مدبر می خواسته، تا از نزدیک به مسائل رسیدگی کند. و به نظر من، این سر دعوت حاج شیخ از استادش میرزای شیرازی دوم است که به ایران بیاید و ایشان به علت کهولت سن عذر خواسته و شخص حاج شیخ عبدالکریم را برای رفع این نقیصه کافی دانسته است.<sup>۵</sup>

● **حوزه:** در روزگاری که هجوم همه سویه به دین میشد و عالمان دین از هر سوی در تنگنا بودند و تلاش گستردهای انجام می گرفت که مردم به دور از دین و معنویت

مردم هم توجه دارد و با ساختن بیمارستان گام بزرگی را در این راستا برمی‌دارد و به درستی وانمود میکند که آسایش و رفاه مردم و برطرف کردن درد و رنج آنان نیز، دغدغه اوست و این، یعنی کم کردن و برداشتن فاصله‌ها بین روحانیت و مردم. به نظر حضرت عالی از این حرکت ایشان چه استفاده‌های دیگری میتوان کرد و در آن زمان، چه نقشی آفرید و چه اثری در مردم و جامعه روشنفکری آن روز گذارد.

● **استاد:** حرکت حاج شیخ عبدالکریم را از زوایای گوناگون میتوان بررسی کرد. در دوران مشروطه و پس از آن، به خاطر پاره‌های از رفتارها، بویژه رفتار شماری از مخالفان مشروطه، زبانها علیه روحانیت دراز شد و علمای دین را ضد مدرنیت، پیشرفت و تمدن معرفی کردند و چنان تبلیغات زیاد بود که این مطلب در ذهن بسیاری از مردم جاافتاده بود.

در چنین فضایی، حاج شیخ عبدالکریم، دست به اقدامی بزرگ میزند - البته نه برای مقابله با این فضا و پاسخ به مخالفان، ولی به طور طبیعی کار ایشان، پاسخی استوار و محکم علیه مخالفان می‌شود - و آن ساخت بیمارستان و دعوت از پزشکان برای درمان بیماران است که کاری بینظیر و بیمانند است.

ساختن بیمارستان، آن هم به دست همت و پشتکار عالم دینی و مرجع کل، فضا را دگرگون ساخت و هرچه مخالفان، علیه

علمان دین و روحانیت یافتند، رشته کرد و بر همگان، بر مردم و اهل فکر، روشن کرد که عالمان دین، به هیچ روی، با آن چه مایه پیشرفت و ترقی کشور است، نه تنها مخالف نیستند بلکه در هر امری که به پیشرفت و ترقی کشور بینجامد، پیشقدم و پیشگام هستند. این در زمانی است که در کل ایران، جز در تهران، بیمارستانی وجود ندارد. بیمارستان را هم خود ایشان طراحی میکند. بیمارستان هم، نقشه مدرنی دارد.

ایشان نخست، منزلی را به این امر اختصاص می‌دهد و به آقای دکتر مدرسی میگوید که بر این بیمارستان نظارت داشته باشد و بیماران را ویزیت کند. بعدها سهام‌الدوله برای وصیت پیش ایشان می‌آید. بنا دارد بخشی از دارایی‌اش زیر نظر حاج شیخ در امور خیریه مصرف بشود. میدانید که بیشتر این گونه دارایی‌ها و پول‌ها در ساخت مسجد و حسینیه مصرف میشد، حتی در زمان حاضر. ولی آقای حاج شیخ، به سهام‌الدوله پیشنهاد میکند: با این پول، بیمارستان بساز و او هم میپذیرد و بدین وسیله بیمارستان سهامیه ساخته می‌شود. یا آقای سیدمحمد فاطمی می‌آید پیش ایشان و میگوید: «تنها پسر من از دنیا رفت و حقوقی دریافتی از دادگستری را مصرف نکرده‌ام، علاقه دارم برای شادی روح پسر، این مبلغ را در راه خیر مصرف کنم.» حاج شیخ به وی پیشنهاد میکند:

بود، ارادت و علاقه شدید پیدا کردم. من پس از تحصیلات مقدماتی، به مرحله‌های رسیدم که میتوانستم رشته‌های را برای ادامه تحصیل برگزینم. بسیار بسیار علاقه داشتم طبیب شوم و در طب

تخصص پیدا کنم. پدرم اصرار داشت که خیر، باید بروی قم و وارد حوزه علمیه بشوی. خیلی دوست داشت من طلبه بشوم.

چون ما خانواده مذهبی بودیم و به شدت پای بند به مسائل دینی و انجام فرائض، پدرم نمیتوانست بپذیرد من به فرنگ بروم. می‌گفت: اگر بخواهی طب بخوانی می‌روی فرنگ و کم-کم می‌افتی توی کارهای

خلاف شرع و... این بگومگو، در خانه و خانواده ما شدید شد. از یک طرف اصرار پدر بر این که باید درس طلبگی بخوانی و از یک سوی پافشاری من که خیر، من به طب علاقه دارم و دوست دارم در این رشته ادامه تحصیل بدهم.

وقتی که به بن بست رسیدیم، من به ایشان پیشنهاد دادم: آیا می‌پذیرید برویم پیش آقا شیخ عبدالکریم، هرچه ایشان فرمود، همان را انجام بدهیم. من تسلیم نظر ایشان میشوم. اگر فرمود: باید بیایی حوزه درس بخوانی، من حاضرم و

بیمارستان بساز. با تدبیر ایشان بیمارستان فاطمی قم ساخته میشود.

● **حوزه:** اینها بیانگر فکر باز حضرت آیت الله حائری است و دغدغهای که

برای مردم و سلامت و بهداشت آنان داشته، آن هم در روزگاری که کسی به این امور نمیاندیشیده است. حضرت عالی اگر در این باب خاطرهای دارید یا مطلبی که حکایت از روشناندیشی و آینده‌نگری دارد، بیان کنید.

● **استاد:** در این باره خاطرهما و شنیدهها بسیار هست که اگر، یک یک را بخواهم بازگو کنم، سخن به درازا میکشد؛ اما خاطرهای از مرحوم استاد دکتر محمد

قریب، بنیانگذار طب کودکان، دارم که بازگو میکنم. وقتی وارد مطب ایشان شدم و بنا کرد به معاینه بیمار، خودم را معرفی کردم. خیلی خوشحال شد، خیلی احترام کرد و سپس خاطراتی نقل کرد، از جمله از جدّ ما، آقای شیخ عبدالکریم، سخن به میان آورد و خاطرهای بسیار جالب که در رابطه با خودش بود، از ایشان نقل کرد که بیان‌گر آینده‌نگری و روشن‌اندیشی شیخ است. ایشان گفت: «من به جدّ شما، مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، پس از دیداری که بسیار برای من سرنوشت‌ساز

برخورد باز و جالب ایشان با حاج میرزا حسن رشديه، از پیشقدمان فرهنگ نو در ایران، درخور توجه و مطالعه است. رشديه از بنیان‌گذاران دبستان برای کودکان، به سبک جدید به شمار می‌رود، در تبریز وقتی دست به چنین کاری می‌زند، از سوی شماری از افراد، تحت فشار قرار می‌گیرد و آزار و اذیت می‌بیند، تا این که در دوران حاج شیخ، به قم می‌آید و از حمایت ایشان برخوردار می‌شود.



نو در ایران، درخور توجه و مطالعه است. رشدیه از بنیان گذاران دبستان برای کودکان، به سبک جدید به شمار می‌رود، در تبریز وقتی دست به چنین کاری می‌زند، از سوی شماری از افراد، تحت فشار قرار می‌گیرد و آزار و اذیت

می‌بیند، تا این که در دوران حاج شیخ، به قم می‌آید و از حمایت ایشان برخوردار می‌شود<sup>۶</sup> و مدرسه‌ای در قم تشکیل می‌دهد و شماری از کودکان شهر را زیر پوشش آموزشی خود، به سبک جدید، می‌گیرد.

● **حوزه:** از آن چه تاکنون یادآور شدید و شاهد ها و قرینه‌های بسیار به دست می‌آید، برخلاف آن چه که

شهرت یافته: آیت الله حاج شیخ عبدالکریم از سیاست دوری می‌گزیده و طلاب را از ورود در مسائل سیاسی باز می‌داشته، ایشان دارای مشی سیاسی ویژه و راهبردی دقیق برای پیشرفت و پیاده شدن دیدگاه‌های بنیادین خود داشته است.

● **استاد:** این که ایشان اصرار می‌کرد حوزه از سیاست به دور باشد، برای این بود که حوزه پا بگیرد. حوزه در آن برهه اگر رودر رو با دستگاه حاکم و صاحبان قدرت قرار می‌گرفت، در ابتدای راه از حرکت باز نگاه داشته می‌شد. از این رو حاج شیخ،

اگر فرمود: درس طب بخوان، شما حاضر بشوید و اجازه بدهید من درس طب بخوانم. ایشان پذیرفت. من با این که این پیشنهاد را دادم، ولی یک درصد هم احتمال نمی‌دادم، آقا با خواست و آرزوی من، هماهنگی داشته باشد و

بفرمایید که من طب بخوانم. با این حال، مایوسانه، با پدرم آمدم قم، رفتیم منزل آقا. به محض این که نشستیم، پدرم رو کرد به آقا و گفت: آقا! من دوست دارم، علاقه‌مند هستم، این بچه من بیايد قم خدمت شما، و درس طلبگی بخواند؛ ولی خودش اصرار دارد و مایل است که درس طب بخواند، چون به توافق نرسیدیم،

قضیه به این جا ختم شد که بیايیم محضر شما، هرچه شما بفرمایید عمل کنیم.

تا صحبت پدرم تمام شد، یک مرتبه آقا بلند شد و آمد مرا بوسید، رو کرد به پدرم و فرمود: «نه تنها جایز، بلکه واجب است که ایشان طب بخواند. خدا، به اندازه کافی طلبه رسانده و اکنون یک سری متقاضی داریم، جواب کرده و نپذیرفته ایم.»

یا برخورد باز و جالب ایشان با حاجی میرزا حسن رشدیه، از پیشقدمان فرهنگ

● حاج شیخ عبدالکریم، در رویدادهای گوناگون، به گونه‌ای رفتار کرد که بهانه را از دست دشمن گرفت. رضاخان در تلاش بود مظاهر دین، از جمله حوزه علمیه قم را از بین ببرد. تنها تدبیر حاج شیخ بود که از این رویداد جلوگیری کرد. ایشان در چندین حادثه، با این که به گونه‌ای نارضایتی خود را اعلام کرد، اما از رو در روشن شدن با حکومت، خودداری ورزید.

جمله در جریان حاج آقا نورالله اصفهانی، شیخ محمدتقی بافقی، شهید سید حسن مدرس و...

● **حوزه:** در دوره ای که آیت الله حاج شیخ عبدالکریم، حوزه علمیه قم را بنیان گذارد و زعامت آن را به عهده گرفت، بنابراین چه که ما در مصاحبه با آقایان علما به دست آورده ایم، حوزه علمیه قم در فقر مالی شدیدی بوده و طلاب، بسیار در تنگنا و تهیدستی به سر می برده اند، با این حال، شور و عشق به فراگیری و کسب دانش و استفاده از محضر بزرگان نمود و جلوه بسیار عالی داشته است. به نظر حضرت عالی چه جاذبه ها و گیراییهایی در شخصیت ایشان بوده که طلاب با همه سختی ها، رنج ها و گرفتاری ها، چنین عاشقانه گرد شمع وجود ایشان می گردیده و در راه کسب دانش و معرفت، تلاش می کرده اند.

● **استاد:** حوزه تازه تأسیس قم، از نظر مالی در تنگنای شدید بوده، با این حال، حاج شیخ عبدالکریم، به هیچ روی حاضر نبوده از خان، یا اربابی و یا دولت کمک بگیرد. نه می خواسته حوزه مدیون و وابسته به خان ها و ارباب ها باشد و نه مدیون و وابسته به دولت و دربار. حال باید دید و دقیق بررسی کرد حاج شیخ چه جاذبه ای داشت که با دست خالی توانست حوزه ای به این عظمت را بنیان بگذارد و طلاب را آن چنان شیفته خود

شرایطی را که حکومت برای حوزه تعیین می کند، به گونه ای می پذیرد. از باب نمونه، می پذیرد که طلاب در امتحان شرکت کنند و از طرف حکومت از طلاب امتحان بگیرند؛ اما برای حفظ کیان حوزه نمی پذیرد که طلاب برای امتحان به تهران بروند. می گوید ممتحن از تهران بیاید به قم و در قم، در داخل حوزه، با نظارت اساتید، از طلاب امتحان گرفته شود.

حاج شیخ، این شرایط را تحمل می کند، تا حوزه را از کوران حوادث بیرون بکشد و از هم نگسلد و نابود نشود. از این روست که از رضاخان چندین بار شنیده شده است:

«من منتظر بودم که یک حرکت مخالف از شیخ عبدالکریم ببینم که او را بفرستم جایی که عرب نی انداخت [این تعبیر از خود رضاخان است] من در جریانهای مختلف، منتظر بودم که شیخ عبدالکریم، کاری انجام دهد، ولی او با صبر و تحمل، ما را از پای درآورد.»

بله حاج شیخ عبدالکریم، در رویدادهای گوناگون، به گونه ای رفتار کرد که بهانه را از دست دشمن گرفت. رضاخان در تلاش بود مظاهر دین، از جمله حوزه علمیه قم را از بین ببرد. تنها تدبیر حاج شیخ بود که از این رویداد جلوگیری کرد. ایشان در چندین حادثه، با این که به گونه ای ناراضی خود را اعلام کرد، اما از رو در رو شدن با حکومت، خودداری ورزید، از

سازد.

حاج شیخ در دوره ای به قم وارد شد که عالمان بزرگی در قم بودند، مانند: حاج شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، حاج

شیخ مهدی حکمی پایین شهری، حاج میرزا محمد ارباب، والد میرزا محمدتقی اشراقی، خطیب مشهور.

آقای ارباب، شاگرد میرزا محمدحسن شیرازی است. حق این بود که مردم از وی تقلید کنند و با وجود ایشان، به سوی حاج شیخ عبدالکریم نیابند، چون به هر حال، حاج شیخ، به شاگردی میرزا مشهور نبوده

است، بیش تر استفاده ایشان از محضر آقا سید محمد فشارکی (شاگرد برجسته میرزای بزرگ) است. پس آقای ارباب از ایشان پیش تر و اقدم بوده، حال چه شده که میرزا محمد ارباب محور نمی شود و در قم، بدین گونه که شیخ دست به کار شد، دست به کار نمی شود و حوزه تأسیس نمی کند و یا برای وی چنین زمینه ای فراهم نمی آید؟ علت آن چندان برای من روشن نیست. ولی، به هر حال، مرحوم ارباب در قم آن روز، عالمی صاحب نفوذ بود، به گونه ای که یکی از فضلای مورد وثوق، از جدّ خود، که از اهالی اصیل قم بوده، نقل می کرد: «حکومت وقت

اما آقای حائری را می بینیم که خیلی زود بین طلاب و علما جا باز می کند. افزون بر ویژگیهای بسیاری که ایشان داشته یکی از مهم ترین ویژگیهای این عالم برجسته، که توانسته حوزه فقیر و طلاب تهیدست را سر پا نگهدارد، ساده زیستی خود وی بوده است. مدیر و زعیم حوزه وقتی خود، در حدّ طلاب باشد از نظر خورد

عامل دیگر جذب طلاب به شیخ، انس عمیقی بوده که ایشان با طلاب داشته است. با طلاب رفیق بوده، با آنان به گفت و گو می نشستند. عصرها می آمده مدرسه فیضیه و با طلاب می نشستند و در این نشستها، از هر دری سخن به میان می آمده، بویژه سخنانی که به حال طلاب مفید بوده و به کار درس و زندگی آنان می آمده است.

و خوراک و پوشاک، روشن است که خیلی اثرگذار خواهد بود.

آقای واعظ زاده از قول پدرش نقل می کرد:

«طلاب قم، با همه تنگدستی، در فضا و محیطی زندگی می کردند، که به آنان سخت نمی گذشت؛ زیرا زعیم حوزه و فرزندان ایشان هم، مثل ما از راه شهریه زندگی می کردند؛ و ما از این وضع، لذت می بردیم و احساس سختی و رنج نمی کردیم.»

عامل دیگر جذب طلاب به شیخ، انس عمیقی بوده که ایشان با طلاب داشته است. با طلاب رفیق بوده، با آنان

نظر بودند. بی‌گمان اگر شیخ مخالف بود، آنان هیچ‌گاه به سوی فلسفه نمی‌رفتند. یا امام خمینی، شاگرد برجسته ایشان، در زمان خود ایشان به درس آقای شاه آبادی می‌رفته و حاج شیخ هم به طور قطع می‌دانسته که ایشان به درس آقای شاه آبادی می‌رود. شاهد‌های مهم تر و روشن تر هم داریم. ایشان، با توجه به تلاش مارکسیست‌ها در ایران، بویژه تقی ارانی، همان‌گونه که عرض کردم، در رواج اندیشه‌های مارکسیستی و الحادی فعال بوده، می‌بینیم از استادان بنام معقول دعوت می‌کرده که به قم بیایند و با طلاب جلسه‌هایی داشته باشند و درس‌هایی مانند: منظومه و اسفار برای آنان شروع کنند و در کل در دوران ایشان، علوم معقول رواج می‌یابد.

در همین برهه است آقای میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی به قم می‌آید و درس منظومه و اسفار شروع می‌کند. شماری از فضلاء درس خارج حاج شیخ، به درس آقای رفیعی هم می‌روند. و در همین برهه است که آقای شاه‌آبادی، معقول تدریس می‌کند و از حوزه درسی او فیلسوفان بنام، پا به عرصه فلسفه و حکمت می‌گذارند. یا از میرزا جواد آقا ملکی تبریزی تقاضا می‌کند برای طلاب اخلاق بگوید. و از طرف دیگر، در سر جلسه فقه، به طلاب و فضلاء درس می‌گوید: میرزا جواد آقا ملکی، شخص قابلی است

به گفت‌وگو می‌نشسته است. عصرها می‌آمده مدرسه فیضیه و با طلاب می‌نشسته و در این نشست‌ها، از هر دری سخن به میان می‌آمده، بویژه سخنانی که به حال طلاب مفید بوده و به کار درس و زندگی آنان می‌آمده است. حاج شیخ، حتی از وضع زندگی طلاب هم جویا می‌شده و می‌پرسیده است.

● **حوزه:** در ایشان، رگه‌های بسیاری از روشن‌اندیشی و فکر باز، سراغ داریم. آیا این بازاندیشی در اداره حوزه، تربیت طلاب و آموزش آنان هم بازتاب داشته است. به دیگر سخن، زمینه درس‌های دیگر را در حوزه فراهم می‌کرده، مانند فلسفه، حکمت و عرفان، یا این که طلاب را از وارد شدن به این‌گونه دانش‌ها و درس‌های جنبی باز می‌داشته و بیش تر روی فقه و اصول تأکید داشته است. همان‌گونه که در سیره شماری از علمای بزرگ می‌بینیم که مخالفت می‌کرده یا دست کم روی خوش نشان نمی‌داده‌اند.

● **استاد:** به نظر می‌رسد و از شاهد‌ها و قرینه‌ها هم به خوبی و روشنی برمی‌آید که وی، به هیچ روی مخالف معقول نبوده؛ اما شاید بر این باور بوده که رسالت ما، تربیت فقیهان است. طلبه وقتی در فقه قوی شود، ورود او در مسائل فلسفی و معقول مشکلی ایجاد نمی‌کند. این که می‌گوییم مخالف نبوده، چون فرزندان ایشان فلسفه خوانده و در این فن، صاحب

در درس اخلاق ایشان شرکت کنید. میرزا جواد آقا ملکی صاحب المراقبات، پیش از آن که حاج شیخ از وی تقاضا کند برای طلاب درس اخلاق بگذارد، برای بازاریان و مردم عادی بحثهای اخلاقی داشته؛ اما پس از تقاضای حاج شیخ، ایشان در فیضیه در مدرس زیر کتابخانه، درس اخلاق خود را برای طلاب هم شروع می کند.

حاج شیخ، نمی خواسته حوزه قم، حوزه فنی فقه باشد. علاقه مند بوده در حوزه قم، دانشهای گوناگون تدریس بشود و دانش آموختگان حوزه، خشک بار نیابند و تنها با فقه سر و کار نداشته باشند.

بی گمان بحثهای فلسفی، عرفانی، اخلاقی و تربیتی در کنار فقه و اصول، به طلاب و فضلا شادابی خاصی می بخشد و آنان را از خشک اندیشی باز می دارد.

حاج شیخ گویا با سابقه ای که از حوزه نجف داشته و استادان، طلاب و فضلالی آن حوزه را غرق در بحثهای فقهی و اصولی دیده و احساس کرده جدا بودن آنان از بحثهای فلسفی، عرفانی، اخلاقی و تربیتی، زیانها و خسارتهایی را سبب گردیده، از این روی، در حوزه ای که خود بنیان گذارده، نمی خواهد چنین اتفاقی بیفتد، سعی می کند بحثهای دیگر هم، در حوزه رواج بیابد و حوزه از یک نواختی به درآید.

● **حوزه:** حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم، با یادگیری زبانهای خارجی،

مانند فرانسه که در آن زمان رواج داشته و یا انگلیسی چه نظری داشته و آیا اجازه می داده است که طلاب با این زبانها آشنا شوند.

● **استاد:** همان گونه که عرض کردم و نمونه و شاهدهایی هم ارائه دادم، ایشان فکر بازی داشته و آینده نگر بوده و محدود نمی اندیشیده است. ایشان نه تنها با یادگیری زبانهای دیگر مخالف نبوده، بلکه فرزندان ایشان: حضرات آیات: آقا مرتضی و آقا مهدی، در آن زمان، در نزد معلم زبان فرانسه، به نام آقا سید یحیی اسلامبول چی، زبان فرا می گرفته اند.

● **حوزه:** یحیی دولت آبادی، در کتاب خود، حیات یحیی، بر این پندار است که: انگلستان به خاطر مزاحمتهای فراوانی که حوزه نجف با سیاستهای آن دولت داشت به تلاش برخاست. حوزه نجف را برچیند و یا آن از اهمیت بیندازد، از این روی زمینه را برای ایجاد حوزه ای در قم، آماده می کند، حوزه ای که کاری به کار سیاست نداشته باشد و با سیاستهای داخلی و خارجی کشور، که انگلستان رهبری آن را به عهده دارد، مخالفتی نکند. حضرت عالی در برابر این تحلیل، چه تحلیلی دارید؟

● **استاد:** حاج شیخ عبدالکریم، به این باور رسیده بوده که استعمار، در فکر از بین بردن پایگاه های شیعه است. در ایران، شخصی به نام رضاخان، سردار

سپه است؟ اگر منظور نویسنده از رابطه این است، می شود تا حدی پذیرفت. یا مراد از رابطه این است که اکنون حاج شیخ، با سیاست‌های سردار سپه، درگیر نیست. درگیر نبودن، به معنای رابطه نیست. در آن برهه، حاج شیخ نمی‌خواست و انمود شود که بنا دارد کارهای سیاسی انجام بدهد و یا در برابر حکومت، دارد به یک صف‌آرایی می‌پردازد. می‌خواست و انمود کند که کار به کارهای سیاسی ندارد، تا بتواند کار اصلی خود را انجام دهد.

ثانیاً، باید از رابطه نشانه‌هایی هم وجود داشته باشد. کونامه‌ای که ایشان برای رضاخان فرستاده و وی را مدح و ثنا گفته؟ کونامه‌ای که ایشان برای خوشامد دستگاه انجام داده است؟ ایشان هیچ اطلاعیه‌ای را امضا نکرده و چنان رفتاری دارد که دستگاه نمی‌تواند از ایشان سوء استفاده کند.

این نویسنده از کجا درآورده که «حوزه قم، به اشاره و یا با سیاست‌های انگلستان پا گرفته و بنیان گذارده شده است؟» این که انگلستان بنا داشته حوزه نجف را ضعیف کند و از رونق ببندازد، دلیل نمی‌شود که دست آقای حائری را در بنیان گذاری حوزه قم باز گذاشته باشد. آقای شیخ عبدالکریم، با تدبیر و به ظاهر کنار کشیدن خود از امور سیاسی، حوزه را بنیان گذاشت. هیچ دلیل و مدرک تاریخی وجود

سپه، را جلو انداخته است، تا این نقشه را اجرا کند. سردار سپه، در آن دوران، همه کاره بوده و به هر کاری دست می‌زده، قدرت زیادی داشته است و اگر حوزه قم، در برابر او، بدون برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده قرار می‌گرفت و می‌خواست با تمام برنامه او در آغاز، به طور آشکارا به مخالفت برخیزد، بی‌گمان، پا نمی‌گرفت و نمی‌ماند. او باید کاری می‌کرد که از تیررس نقشه‌های شوم او، حوزه علمیه قم را برکنار دارد.

یحیی دولت‌آبادی، بسیار بی‌انصافانه سخن گفته و از جریان‌ها بی‌خبر بوده است. این که نوشته است: «رابطه مخصوصی میان سردار سپه و این مرکز روحانی موجود است»، اولاً باید پرسید چه رابطه‌ای؟

باید رابطه را معنی کرد. رضاخان در دوران سردار سپه‌ی، خیلی خود را دیندار و علاقه مند به اهل بیت و امام حسین (علیه السلام) جلوه می‌داد و تظاهر به دینداری می‌کرد. از گروه قزاق تحت فرماندهی خود، دسته سینه زنی و هیأتی تشکیل داده بود و خود پیشاپیش این هیأت حرکت می‌کرد، به پیشانی اش گل می‌مالید و خود را به هر نهاد دینی نزدیک می‌ساخت، تا بین مردم جا باز کند. برابر همین برنامه، سعی داشت خود را به حوزه علمیه قم، نزدیک کند و با حوزه روابطی داشته باشد. آیا این رابطه آقا شیخ عبدالکریم با سردار

ندارد که انگلستان و ایادی او در ایران در این حرکت دست داشته باشند. این که یحیی دولت آبادی نوشته: آقای حائری با علمای مهاجر سرد برخورد کرده، این هم درست نیست و حاکی از بی اطلاعی اوست. آقای حائری، آن چه از دستش می

آمده در احترام و تجلیل از دو

بزرگوار کوتاهی نکرده، که در خاطرات بزرگان آمده و چاپ شده است. از این نویسنده باید پرسید و از کسانی که مثل او می اندیشند، چرا امضای آقای حائری در پای آن اطلاعیه ای که آقایان: میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی در تجلیل از رضاخان نوشته و

مخالفان او را مفسد فی الارض و محارب با خدا، خوانده اند، وجود ندارد؟ و در قضیه شمشیر و تمثال حضرت علی (علیه السلام) هیچ نقشی نداشته و به طور کامل خود را کنار می کشد؟

حال چطور آن دو بزرگوار، مخالف سیاستهای انگلیس در بین النهرین قلمداد می شوند و آقای حائری موافق؟

اگرچه درباره این نامه حرفهایی هست و شماری از اهل فن آن را رد می کنند و قبول ندارند و یا شمشیر و تمثال را کار خود دستگاه می دانند که با هماهنگی کلیددار حرم حضرت امیر (علیه السلام) انجام گرفته،

نه این که از سوی میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی، یا میرزای نائینی به تنهایی باشد، اما من می گویم اگر همچنین نامه ای هم باشد و دیگر قضایا، باز هم خلاقی صورت نگرفته است. چرا که در دوران نامنی و هرج و مرج کشور، که از هر سویی صدایی بلند است

و گروهی به چپاول مردم می پردازند، و کسی که دارای قدرت و نفوذ و همه کاره است، تظاهر به مسلمانی می کند، خود را دیندار جلوه می دهد و علاقه مند به اهل بیت و می گوید کشور را امن خواهم کرد، چنین و چنان خواهم کرد و به نابسامانیها پایان خواهم

داد و دست تجاوزگران را کوتاه خواهم ساخت و... دلیل ندارد که بی جهت با او مخالفت شود. باید موضع گیری علما در همان برهه خاص تفسیر شود. این نامه را آقایان -اگر درست باشد- به رضاخان در زمانی فرستاده اند که وی سردار سپه بوده و قولهایی درباره امن کردن کشور داده است

و با آقایان علما، با احترام برخورد می کرده است.

برای علمای ما، امنیت کشور، بسیار مهم بوده است، تا آن جا که شماری از آقایان علما، سردار سپه را برای امنیت

از روحيات ایشان، استنباطی دارم و آن این است که: در بسیاری از مسائل و رویدادها، مانند دیگر علمای دینی موضع گیری نمی کرده است و دوست نداشته با نام دین و شریعت، اسلام و تشیع، با جریان ها و افراد، برخورد کند؛ به این سبک علاقه ای نداشته است.

هر روز پررنگ‌تر می‌شود و احکام دین و علمای دین در روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها و فکاهی‌نامه‌ها به تمسخر گرفته می‌شوند و... در چگونگی برخوردهای حاج شیخ عبدالکریم، بی‌تأثیر نبوده است. یعنی ایشان در چنین روزگاری، اطلاعاتیه، بیانیه، سخنرانی و بسیج مردم را علیه حرکت‌های ضد دینی گویا اثرگذار نمی‌دانند و یا احساس می‌کند از سوی مردم به خاطر جوّ و محیط به وجود آمده، پاسخ داده نشود و کسی پا به میدان نگذارد و به استقبال خطر برود؛ از این روی بر خود و حوزه لازم می‌داند، بیش‌تر روی قوی‌سازی بنیه‌های دینی مردم کار شود، تا کم‌کم این‌گونه مسائل، ریشه کن شود.

● **استاد:** بنده از روحیات ایشان، استنباطی دارم و آن این است که: در بسیاری از مسائل و رویدادها، مانند دیگر علمای دینی موضع‌گیری نمی‌کرده است و دوست نداشته با نام دین و شریعت، اسلام و تشیع، با جریان‌ها و افراد، برخورد کند؛ به این سبک علاقه‌ای نداشته است. علاوه، باید آن برهه زمانی مطالعه شود. آن موقعیت، موقعیت خاصی بوده، بسیاری از دستورها و احکام دینی به سُخره گرفته می‌شده و علیه آنها طنز می‌گفته و شعر می‌سروده و به سر زبان‌ها می‌انداخته‌اند. علما و روحانیان را دکاندار دین و سمبل تهجر معرفی می‌کردند و چنان فضا را

کشور، فرستاده خدا تلقی می‌کرده‌اند. علمای مادر زمان قاجار و پیش از قاجار، پادشاهانی که تظاهر به دین می‌کرده و می‌گفته‌اند ما خدمتگزار ملت هستیم و رواج‌دهنده دین، تأیید می‌کرده‌اند. باید روی بستر زمانی که حاج شیخ کارهای حوزه را سامان می‌داد، طلاب را تربیت می‌کرد و به درس و بحث آنان می‌رسید و برای رویارویی با جریان الحاد و رواج مسائل دینی طلاب را آماده می‌ساخت، دقت شود و از آن طرف روی رفتار رضاخان هم، به درستی و با دقت مطالعه شود. رضاخان، به گواهی اسناد، سعی می‌کرده قم را به آشوب بکشد، آن هم به نام دین. نقل شده: یک وقتی، کسی با صدای بلند در بازار تهران، به انکار انبیاء می‌پرداخته است و این رویداد سبب شده مردم برانگیخته شوند و پیش حاج شیخ عبدالکریم بیایند که باید موضع گرفت و... ایشان که گویا، به شَمّ سیاسی و یا به گونه‌ای اطلاع می‌یابد که این‌گونه کارها از سوی رضاخان و حکومتگران است، به این گروه و مردم ناراحت و برانگیخته شده می‌گوید: از کجا معلوم، این حرف‌ها درست باشد. چطور این حرف‌ها ثابت بشود. شما بروید پی کارتان، شاید این حرف‌ها دروغ باشد.

● **حوزه:** فضای ضد دینی و ضد روحانیت و علما که در زمان مشروطیت در ایران پدید می‌آید و به دست ایادی استعمار



که مرسوم الید است لازم می‌دانند. اینان در غیبت امام زمان، در وقتی اجرای حدود را بر فقیه عارف به احکام و جامع شرایط لازم می‌دانند که از ضرر رساندن سلطان در امان باشد و مردم هم کمک کنند.

● **استاد:** اجرای حدود در زمان غیبت، به دست فقیهان، در فقه بحث عمیقی است و محقق حلی در شرایع، در مسأله تردید می‌کند. بالاخره این

بحثی است. شاید حاج شیخ عبدالکریم، نظرش این بوده که این گونه قضایا چون به آسانی ثابت نمیشود، نمی‌توان حکمی داد و نباید حکمی داد. در مجموع سعی داشته در قضایا دخالت نکند. یا از باب این که چنین ولایت‌هایی و اختیاراتی را برای فقیه قائل نبوده و

یا به دلیل‌های دیگر. از باب نمونه در قضیه نظام وظیفه، که علمای اصفهان به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی، به نظام وظیفه اجباری اعتراض و به قم هجرت می‌کنند. حاج شیخ با این که به گرمی از علمای مهاجر استقبال می‌کند و به هر یک از علما در شأن خود آنان احترام می‌گذارد، اما با خواست آنان روی موافقت نشان نمی‌دهد؛ زیرا ایشان بر این باور بوده که کشور ارتش می‌خواهد و باید برای حفظ امنیت و سرحدات و مرزها،

علیه علما و روحانیت آلوده بودند که کارها به آسانی پیش نمی‌رفت. در چنین شرایطی، زیرکی و هشیاری و تدبیر لازم بود که کارها پیش برود، از این روی، شیخ عبدالکریم هم به خاطر عقیده و دیدگاهی که داشته، چون به ولایت فقیه، یعنی به ولایت گسترده برای فقیه و این که بتواند فقیه در همه امور دخالت کند، (بنابر آن

چه از تقریرات ایشان که آقای اراکی تنظیم کرده، برمی‌آید) عقیده نداشته و هم به خاطر شرایط آن روزگار، روش و منش خاصی را در برخورد با حرکت‌های ضد دینی و کارهای ناروا پیش می‌گرفته است.

● **حوزه:** در چنین قضایایی یقین لازم است و حاج شیخ در قضیه یاد شده گویا به

یقین نرسیده، نه این که برای فقیه، ولایت قائل نبوده است. یعنی از این قضیه و مانند آن و چگونگی برخورد حاج شیخ، نمی‌توان برداشت کرد که حاج شیخ به ولایت فقیه قائل نبوده است. حاج شیخ در چنان فضایی و در چنان محیطی که در واقع، به هیچ وجه بسط ید نداشته، نمی‌خواست دخالت کند. و اگر هم می‌خواست، چه بسا نمی‌توانسته است. کسانی هم که به ولایت فقیه معتقدند، اعمال ولایت و اجرای حدود را برای فقیهی

در قضیه متحدالشکل کردن البسه، بعضی می‌خواستند در برخورد و مبارزه با آن، از دین مایه بگذارند و به قضیه صبغه دینی بدهند، که حاج شیخ در برابر آن ایستاد و اعلام کرد: نه بلندی لباس و نه کوتاهی آن، یک مسأله دینی و شرعی نیست که بخواهیم روی آن پافشاری کنیم.

مهم نیست. قم، باید تمکین کند.»  
رئیس شهربانی گفت: من آمدم قم، چون میخواستم خونریزی نشود، یک راست رفتم خدمت حاج شیخ عبدالکریم. به ایشان گفتم من یک چنین مأموریتی دارم و به من اختیار تام داده‌اند. شما کمک کنید قضیه به گونه‌ای حل شود، تا خون مردم به زمین ریخته نشود. ایشان یک فکری کرد و گفت: من فردا ان شاءالله، خودم یک کاری می‌کنم.

فردای آن روز، پس از این که درس شان در مسجد بالاسر به پایان رسید، آمد داخل صحن حرم حضرت معصومه. مردم اجتماع کرده بودند. تظاهرات می‌کردند. بازار تعطیل و مغازه‌ها همه بسته شده بود و بازاریان در داخل صحن، به تظاهرکنندگان پیوسته بودند. ایشان وقتی وارد صحن شد، منبری که در آن جا بود، روی پله اول آن نشست. مردم هم برای شنیدن سخنان ایشان، نشستند. رو کرد به مردم و گفت: دو چیز، خیلی برای من مورد تعجب است. نمیدانم چه بگویم. یکی این که: این چه اصراری است که حکومت می‌کند: مردم باید یک جور لباس بپوشند. حکومت چه اصراری دارد لباس مردم را تغییر بدهد. این کار بدی است. بگذارید مردم هر لباسی را که دوست دارند بپوشند. دیگر این که: من تعجب از شما مردم است. حالا دولتی‌ها لجبازی می‌کنند، شما چه اصراری دارید. لباس بلند

ارتش قوی داشته باشد و بی‌گمان، ارتش داشتن، بدون نظام وظیفه و سربازگیری و اعزام جوانان به سربازی ممکن نیست. با این حال، به خاطر احترامی که برای علما قائل است به آنان می‌گوید: من پیام شما را به دولت می‌رسانم و خودم چیزی نمی‌گویم. از این روی می‌بینیم نامه آنان را امضا نمی‌کند. شهید مدرس هم همین جور فکر می‌کرده است. وی با رفتن جوانان به سربازی و نظام وظیفه موافقت داشته است و بر این باور بوده که بر هر فرد مسلمان، خدمت وظیفه، برای پاسداری از موجودیت کشور و مرزها لازم است. یا در قضیه متحدالشکل کردن البسه، برخوردها و موضع‌گیری‌های حاج شیخ عبدالکریم، خیلی دقیق و حساب شده است.

آقای اوحدی، وکیل دادگستری، که در دوران زعامت آقای حاج شیخ، طلبه جوانی بوده و دو سال پیش فوت کرد، برای من نقل کرد: «رئیس شهربانی برای من نقل کرد: من از طرف پهلوی دستور گرفتم و مأمور شدم، به هر نحو ممکن، شهر قم را به تمکین وادارم و همه را وادار کنم از فرمان دولت در اتحاد لباس پیروی کنند. دستور اکید داده بود: چون همه شهرهای ایران تمکین کرده‌اند، جز قم و مردم هر روز در صحن اجتماع می‌کنند و به تظاهرات می‌پردازند، تو اختیار تام داری غائله را ختم کنی، هرچه آدم کشته شد،

و کوتاه، چه فرقی می‌کند. آنان لجبازی میکنند، شما چرا؟

این سخنان حاج شیخ، گویا آبی بود که روی آتش ریخته شد. مردم قانع شدند و صحن را ترک کردند و بازاریان هم رفتند و مغازه‌های خود را باز کردند. و خونی هم ریخته نشد.

در قضیه متحدالشکل کردن البسه، بعضی می‌خواستند در برخورد و مبارزه با آن، از دین مایه بگذارند و به قضیه صبغه دینی بدهند، که حاج شیخ در برابر آن ایستاد و اعلام کرد: نه بلندی لباس و نه کوتاهی آن، یک مسأله دینی و شرعی نیست که بخواهیم روی آن پافشاری کنیم.

● **حوزه:** آن چه اکنون لازم است و بایسته که حوزه‌ها و طلاب بدانند، نوآوری‌های فکری ایشان است و از این که طلاب باید با زمان خود آشنا باشند، مکتب‌ها، اندیشه‌ها و نحله‌ها را بشناسند و سر در لاک خود فرو نبرند و از دنیای بیرون و جریان‌هایی که در خارج از حوزه دین می‌گذرد، باخبر باشند. اگر حضرت عالی در این باره، آن چه از ایشان می‌دانید و شنیده‌اید، مطلبی دارید بفرمایید.

● **استاد:** از آن چه گفتم، کم و بیش، این مطلب به دست می‌آید. ایشان بر این

باور بوده که باید تحولی در درسها و نحوه آموزش حوزه پدید بیاید. همان مسأله تخصصی شدن فقه، اگر به درستی پی گیری می‌شد، اکنون وضع خیلی بهتر بود. ایشان بر این عقیده بود که طلاب باید مجهز باشند، از همه جهات. و این مطلب خیلی مهم است که

از ایشان نقل شده و من مسنداً نقل می‌کنم:

«اگر از دستم بیاید، از یک عده افراد، که ضد دین و ملحد هستند، دعوت می‌کنم، بیایند این جا و هر چه دارند و هر چه هست بگویند. چیزهایی که علیه دین دارند و می‌خواهند بگویند، بیایند در حوزه بگویند، تا طلاب قم بدانند، با چه مباحثی رو به رو هستند، چه شبهه‌هایی را باید پاسخ بگویند.»

این خیلی مهم است. این فکر، تحول آفرین است. در ذهن شان این بوده که حوزه نباید از جریان‌های فکری دور باشد. حوزه باید بداند مخالفان دین چه می‌گویند و چه شبهه‌هایی وجود دارد. طلاب، با مخالفان دین، باید در فضای آرام و به دور از جنجال، آن هم در داخل حوزه و به طور مستقیم روبه‌رو شوند و به گفت‌وگو بنشینند. دقت کنید که این سخن، در چه زمانی گفته شده است. این در حالی است

پس از مشروطه، طلاب نجفی بسیاری به ایران آمدند و شغل دولتی پذیرفتند و این حرکت در زمان حاج شیخ نیز ادامه داشت؛ اما علما، فضلا، استادان و طلاب قم، حکومت ایران را حکومت جور می‌دانستند و به آن نزدیک نمی‌شدند و در هر مناسبتی که پیش می‌آمد، عقیده خود را بروز می‌دادند.

قصیده‌ای با این مطلع می‌سرایید:  
بگو به شیخ که اوراق فقه بر باد  
است بخوان کلیده که ایام ثبت اسناد  
است

دادگستری، اداره ثبت، اوقاف، آموزش و پرورش و... خیلی به طلبه‌های فاضل نیاز داشتند، چون بیش‌ترین باسوادها و درس خوانده‌ها، که از عهده این‌گونه کارها می‌توانستند برآیند در حوزه‌ها، بویژه حوزه قم بودند، از این جهت دولت‌ها که آشنایی با حوزه قم و طلاب داشتند، تلاش می‌کردند از فضلا و طلاب این حوزه جذب کارهای دولتی کنند، ولی حوزه قم پاسخ نداد و طلاب قم جز تعداد کمی وارد کارهای دولتی نشدند.

این حرکت و خودداری از ورود در کارهای دولتی، بعدها هم در بین طلاب ادامه داشت. حکومت هر کاری کرد که حوزه قم، حکومت را بپذیرد، نپذیرفت. چون بنا نبود بپذیرد، وارد کارهای حکومتی هم نشد. مرحوم والد، علیه‌السلام که به اوقاف پیوسته بودند، موضع می‌گرفت، می‌گفت: نباید اعوان ظلمه بشوید. پدرم، روی همین فکر، برای من و آقا سید علی آقا شناسنامه نگرفت. می‌گفت:

«برای شما شناسنامه بگیرم، دو خطر دارد: یکی این‌که: شما را به نظام اجباری می‌برند، در نظام اجباری، خدمه جور می‌شوید، در خدمت حکومت طاغوت درمی‌آیید. دوم این‌که: می‌روید درس

که در همان زمان و حتی اکنون، شماری بر این عقیده‌اند و روی این عقیده هم پافشاری می‌کنند که طلاب بایستی از هر فکر مخالفی دور باشند.

از سوی دیگر ایشان به گونه‌ای مشی می‌کند و طلبه‌ها را بار می‌آورد که علاقه‌ای ندارند حوزه را ترک گویند و به ادارات و کارهای سیاسی بپردازند. از این روی، حوزه قم، کم‌ترین ریزش را دارد. از حوزه قم، خیلی کم، به کارهای اداری و دولتی روی می‌آورند. از حوزه نجف، تهران و دیگر حوزه‌ها، بسیارند کسانی که به کارهای دولتی روی آورده و در سلک کارگزاران حکومت درآمده‌اند، اما از حوزه قم اندک‌شمارند.

طلاب و فضلاء قم، در آن زمان، حکومت را حکومت جائر می‌دانسته؛ از این روی، از هر کار دولتی سرباز می‌زده‌اند. در زمان حاج شیخ، دادگستری قم تشکیل می‌شود. و برای استخدام در اداره ثبت اسناد، اعلام می‌شود که: «هرکس بتواند کلیده و دمنه را امتحان بدهد، می‌تواند به طور رسمی کارمند اداره ثبت اسناد شود.» ولی هیچ‌کس از طلاب سرشناس قم، دعوت دولت را لیبیک نمی‌گویند و حوزه را ترک نمی‌کنند. تنها افراد معدودی مثل شیخ عباس فراهانی اقدام به چنین کاری می‌کنند. شیخ عباس فراهانی با تخلص فردوس فردی اهل ذوق و ادب بوده که اخیراً دیوان وی چاپ شده است. ایشان

مجتهدان، باید در کتابی از کتابهای فقهی، در مقوله ای از مقوله های فقهی، صاحب نظر شوند و تخصص یابند. خود ایشان، گاه افراد را به کسی که در مسأله و مقوله ای از مقوله های فقهی، خوب کار کرده بوده، ارجاع می داده است. یکی از آثار خوب ایشان که به نظر بنده باید روی آن دقت شود، کتاب نکاح است. ایشان در کتاب نکاح، دیدگاه ها و فتواهای راه گشایی دارد که نیاز امروز ماست.

از جمله مقوله‌هایی که ایشان در کتاب نکاح بحث کرده است. درباره این اصل بلند قرآنی «فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» است: دیدگاه ایشان را آقای سید علی قزوینی، در مجله «نامه مفید» آورده و درباره آن بحث کرده است. ایشان، راجع به حقوق زنان، خیلی حساسیت داشت، هم در نظر و هم در عمل، نمونه روشن این رعایت حقوق، بلکه بالاتر از رعایت حقوق، رفتاری است که با خانم خود داشته است.

### پی‌نوشت:

۱. فرقه جمهوری انقلابی ایران که مبدا شکل گیری حزب توده است توسط تقی ارانی، مرتضی علوی و احمد اسدی در پاییز ۱۳۰۴ و حدود سه سال پس از تاسیس حوزه علمیه قم توسط حاج شیخ عبدالکریم حائری راه اندازی شد.

۲. شیخ فضل الله نوری در ۹ مرداد ۱۲۸۸ مطابق با ۱۳ رجب ۱۳۲۷ به دار آویخته شد و تاریخ سفر حاج شیخ به ایران و استقرار ایشان در اراک سال

جدید می‌خوانید، وقتی که درس جدید خواندید، به خدمت دولت درمی‌آیید» این فکر و عقیده را ایشان و دیگر علما داشتند. فضای حوزه قم، چنین فضایی بود. می‌گفتند: فلان کس رفت اداری شد؛ یعنی خدمه جور شد. هرکس اداری می‌شد، مطرود بود.

پس از مشروطه، طلاب نجفی بسیاری به ایران آمدند و شغل دولتی پذیرفتند و این حرکت در زمان حاج شیخ نیز ادامه داشت؛ اما علما، فضلا، استادان و طلاب قم، حکومت ایران را حکومت جور می‌دانستند و به آن نزدیک نمی‌شدند و در هر مناسبتی که پیش می‌آمد، عقیده خود را بروز می‌دادند.

● **حوزه:** یکی از کارهایی که اهل فکر و اندیشه باید انجام دهند و رسالتی است بر دوش آنان، احیای فتواهای راه گشای فقیهان بزرگ است. بی گمان آیت الله حاج شیخ عبدالکریم، فتواهای راه گشای بسیار داشته که اگر امروز مطرح شوند و سخنی از آنها به میان آید و از زوایای گوناگون به بوته بررسی نهاده شوند، بسیار روشنگر و راه گشا خواهند بود. از این روی، از حضرت عالی می‌خواهیم اگر در این باره مطلبی دارید و یا فتوای راه گشایی از ایشان به یاد دارید، بفرمایید.

● **استاد:** حاج شیخ عبدالکریم، بر این نظر بوده که پس از فراگیری مسائل کلی و پیدا شدن ملکه اجتهاد، هر یک از

سفر دوم ایشان به ایران حاج شیخ را همراهی می کرده است در سفرنامه خود دلیل خروج از عراق و آمدن به ایران را ناآرامی های جنگ جهانی اول و سرایت وحشت و ناامنی به عراق عنوان می کند. فروغی

۶. در هیچ منبع مکتوب و شفاهی به حمایت حاج شیخ از میرزا حسن رشديه اشاره نشده است. جز این که شمس الدین رشديه [فرزند میرزا حسن] در کتاب سوانح عمر می نویسد: «اوقاتی که شادروان حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم ریاست و مرجعیت روحانی داشتند، رشديه رخت به قم کشید و خانواده را به آن جا برد و مرتبا به مجلس درس شیخ حاضر می شد و تنها طلبه کلاهی شیخ بود.» سوانح عمر، شمس الدین رشديه، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۱۴۶

۱۳۱۷ ه. ق یا ۱۳۱۸ ه. ق می باشد. بنابر این حاج شیخ نه یاده سال پیش از شهادت شیخ فضل الله به ایران آمده است نه سه سال. فروغی

۳. سال شهادت شیخ فضل الله نوری ۱۳۲۷ ه. ق است و تاریخ سفر دوم حاج شیخ به اراک ۱۳۳۲ ه. ق است یعنی ۵ سال پس از شهادت شیخ فضل الله نوری. فروغی

۴. از حاشیه چاپ عروه در کربلا اطلاعاتی در دست نیست اما حاشیه حاج شیخ ضمن ترجمه کتاب عروه الوثقی با نام غایه الوثقی به قلم شیخ عباس قمی در بممئی چاپ شده و در ۱۳۴۶ ق در چاپخانه علمیه تبریز منتشر شده است. همچنین آقابزرگ تهرانی در الذریعه به چاپ حاشیه حاج شیخ بر عروه در سال ۱۳۴۷ ق در ایران اشاره کرده است. [مجید غلامی جلیسه، صدسالگی حوزه علمیه قم دفتر دوم ص ۹۳]

۵. شیخ محمد رضا نجفی اصفهانی مسجدشاهی دوست دیرین حاج شیخ عبدالکریم حائری که در

# راهنمای اشتراک مجلات تخصصی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم



## ضمن تشکر از حسن انتخاب شما

مرکز توزیع مجلات تخصصی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم عهده دار توزیع و اشتراک مجلات ذیل می باشد. لطفاً پس از انتخاب مجله مورد نظر، فرم ذیل را تکمیل کرده و به نشانی ارسال فرمایید.

### فرم اشتراک

حوزه	فقه	نقد و نظر	آینه پژوهش	جستارهای فقهی و اصولی
یک سال اشتراک ریال ۸۰۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۱/۴۰۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۱/۴۰۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۹۶۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۸۰۰/۰۰۰
پژوهشهای قرآنی	اسلام و مطالعات اجتماعی	علوم سیاسی	تاریخ اسلام	آیین حکمت
یک سال اشتراک ریال ۱/۴۰۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۱/۴۰۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۳۲۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۳۲۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۳۲۰/۰۰۰

نام پدر:	نام و نام خانوادگی:	نام:
میزان تحصیلات:	تاریخ تولد:	تهداد:
		شرکت:

نشانی:	استان:	کد پستی:	کد اشتراک قبل:
	شهرستان:	صندوق پستی:	پیش شماره:
	خیابان:	رایانامه:	تلفن ثابت:
	کوچه:		تلفن همراه:
	پلاک:		

هزینه های بسته بندی و ارسال به عنوان تخفیف محاسبه شده است.

قم، چهارراه شهدا، ابتدای خیابان معلم، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی  
 کد پستی: ۳۷۱۵۶-۱۶۴۳۹  
 تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۱۶۶۶۷  
 شماره پيامک: ۳۰۰۲۷۰۲۵۰۰۰۰۰  
 رایانامه: magazine@isca.ac.ir

شماره حساب سیبایانک ملی ۰۱۰۹۱۴۶۰۶۱۰۰۵ نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی